

سخن سردبیر

کودکان قربانی میل به جاودانگی والدین

در شماره ۱۲ سخن سردبیر از پدیده تمایل انسان‌ها برای بازگشت به گذشته و دوران کودکی سخن گفتیم و به طور ضمنی اشاره کردیم که بخشی از این تمایل هوشیار و ناهوشیار انسان ناشی از ترسش برای مواجهه با مرگ است. به همین خاطر همیشه فکر می‌کند تیری که از کمان هیولای مرگ هر دقیقه، ساعت، روز و شب رها می‌شود در خانه دوست و همسایه را می‌زند و قلب او را نشانه نمی‌رود و بنابراین با مرگ آشتی نمی‌کند و احساس ترس از آینده مبهم را با بازگشت به دوران کودکی نشان می‌دهد هر چند که دوره کودکی دوره اجبار و بکن نکن‌های والدین و بزرگسالان است. در آن شماره تصریح کردیم که چگونه می‌توان چشم در چشم مرگ دوخت و از زندگی لذت برد؛ چگونه می‌توان همچنان که سیاه‌چاله مرگ را دهان‌گشاده در روبروی خودمان می‌بینیم در آغوش بگیریم و با آن آشتی کنیم و زندگی را زندگی کنیم.

اما در این سخن به دنبال آن هستیم تا مسیر تحول ترس از فناپذیری در سنین مختلف از کودکی تا پیری را کنکاش کنیم زیرا به همان اندازه که گذشته نابسامان دوره کودکی می‌تواند در شکل‌گیری نابسامانی‌های روانی و اختلال‌های روانی در آینده نقش داشته باشد به همان اندازه ترس از فناپذیری و آینده مبهم، و دست‌وپنجه نرم نکردن و زورآزمایی روانی با این پدیده و غلبه نکردن بر آن، و بالاخره آشتی نکردن با آن می‌تواند در ایجاد سازمان‌یافتگی‌های روانی موثر باشد. نتیجه این که سرکوب واقعیت مرگ و فناپذیری و موقتی بودن زندگی در این دنیا می‌تواند موجب آسیب زدن به سلامت روانی فرد شود.

شاید یک تفاوت ما انسان‌ها با حیوانات در این باشد که ما به مرگ خود واقفیم و ترس از مرگ و فناپذیری در طول تاریخ و با خلقت بشر در دل و جان و قلب و روان‌مان ریشه دوانیده و بطور مداوم در سنین مختلف زندگی برای فرار از این چاهی که در روبرو برای ما کنده شده است دست به کار می‌شویم. انسان وقتی به این دنیا پا می‌گذارد ترس از مرگ و نابودی نیز با او به دنیا می‌آید. آرزوی جاودانگی همیشه بوده است و خواهد بود و هر چه این آرزو در انسان قوی‌تر باشد ترس از مرگ بیشتر او و اطرافیانش را آزار می‌دهد. پهلوان و قهرمان و منحصر به فرد شدن، ردی از خود به جا گذاشتن، پرورش فرزندان قهرمان و نخبه و نابغه و ... در واقع راهکارهای مقابله با احساس میرایی و میل به فناپذیری است و این استدلال که انسان نمی‌میرد بلکه در گورستان خود می‌آرامد تا با به دیدار عزیزان خود برود نیز شاید نوعی انکار مرگ باشد.

انسان وقتی که زاده می‌شود همچون طعمه‌ای در دست گربه می‌ماند و مرگ همچون گربه‌ای که با طعمه‌اش بازی می‌کند با انسان بازی می‌کند ولی سرآخر شکار خود را می‌بلعد. انسان بر اساس میل به جاودانگی هر راهکاری را بکار می‌بندد ولی با این حال می‌داند هرچقدر تلاش می‌کند انگار داخل حباب و بادکنکی بیشتر و بیشتر فوت می‌کند و در نهایت این حباب زندگی می‌ترکد ولی انسان هر چه مسن‌تر می‌شود بیشتر در این حباب فوت می‌کند و به هر ریسمان پوسیده‌ای چنگ می‌زند و همچنان باور دارد سوزنی که از مرگ بیرون می‌جهد حباب زندگی او را سوراخ نمی‌کند.

فروید بر اهمیت مرگ در ایجاد اختلال‌های روانی چندان تاکید ندارد و معتقد است که امکان ندارد ما به علم خود بیندیشیم و نظریه او در واقع با تاکید بر گذشته فرد، به نوعی مرگ‌زدایی می‌کند. آیا عقب‌نشینی فروید از آینده و بیش‌ارزنده‌سازی حوادث گذشته در واقع ترس ناهوشیارش از مرگ است؟ کسی چه می‌داند شاید. ولی افلاطون باور دارد که به عمیق‌ترین قسمت وجودمان نمی‌توانیم دروغ بگوییم و اپیکور علت‌العلل تمام بدبختی‌های انسان را در ترس از مرگ می‌داند و معتقد است دلیلی ندارد از مرگ بترسیم چون مرگ یعنی عدم و نیستی. وقتی من هستم مرگ نیست و وقتی مرگ هست من نیستم؛ پس چرا باید از مرگ ترسید!

اما بر اساس دیدگاه نظری من، انسان در مسیر تحول برای غلبه بر ترس از میرایی مراحل مختلفی را طی می‌کند و به ریسمان‌های مختلفی چنگ می‌اندازد: وعده رفتن به بهشت و زندگی جاودانه در آن در دوره کودکی، نیروی عشق و عاشق شدن، میل به زاینده‌گی، تمایل به بازگشت به دوره کودکی و یا تسکین هراس از مرگ با وعده رفتن به بهشت.

انسان در **دوره کودکی** یاد می‌گیرد ترس از مرگ را با توجهاتی از سوی والدین خود مانند رفتن به بهشت، زندگی در میان فرشته‌ها و ناز و نعمت و ... تسکین دهد. نگرانی و ترس کودکان با وعده بهشت رفع می‌شود. در مرحله دوم یعنی **دوره نوجوانی و جوانی** انسان سعی می‌کند جراحت زخم احساس میرایی و فناپذیری را با مرهم عشق تسکین دهد و باور دارد که عشق همیشه جاودان است و بسیار قوی‌تر از جراحت ترس از مرگ است. در **مرحله زایش** تلاش برای تحقق آرزوهای برآورده‌نشده خود در فرزندان یا جاودانه ماندن آنها متجلی می‌شود. به همین دلیل سرشکستگی فرزندان، والدین را نابود می‌کند و والدینی که ترس از فناپذیری و فراموش شدن در آنها بسیار است برنده شدن و موفقیت فرزندان به هر قیمتی برای آنها بهترین مرهم به حساب می‌آید. شهرت‌طلبی، کسب قدرت و سرمایه فراوان، و قهرمان شدن نیز در این دوره راهبردهای مبارزه

با فناپذیری است. بالاخره میانسالی فرا می‌رسد و بحران آن مانند آواری بر سر فرد خراب می‌شود. در **اواخر بزرگسالی و سالمندی**، انسان در ادامه میل به فناپذیری باز هم خود را با رؤیای بهشت رفتن سرگرم می‌کند و یا آنچنان به زندگی می‌چسبد که گویی قرار است همیشه بماند و یا دوست دارد به کودکی و گذشته برگردد و دوباره زندگی در این دنیا را تجربه کند (در هر دو صورت یا دوست دارد به دوره کودکی برگردد و یا استدلال دوره کودکی را به کار می‌برد). خلاصه این که هرچه فرد در زندگی خود کام‌نیافتگی‌های بیشتری را تجربه کرده باشد و بهره کمتری از زندگی برده باشد تمایل ناهوشیارش برای بازگشت به گذشته و ترس از مرگ در او قوی‌تر است و گذر زمان برای او مانند ریزش دانه‌های شن از ساعت شنی است که در حال تمام شدن لحظه‌های عمر است. جروم برونر^۱ در این باره معتقد است که تعبیر و تفسیرهای نیکو و زیبا از مرگ و آراسته‌سازی و تزئین آن، سنگ‌راهی به سستی کاغذ هستند.

باید توجه داشت آنجایی که شیوه کنار آمدن فرد با مرگ باعث سازش او با خود، اطرافیان، دنیای اطراف و لذت بردن از زندگی شود و خلاصه این که برای او کارکرد داشته باشد و در خدمت سلامت جسمانی و روانی او باشد بهنجار است؛ حال می‌خواهد استدلال او تزئین مرگ با پذیرش باورهای مذهبی باشد یا مکانیسم‌های دفاعی سالم؛ اما آنجا که شیوه رویارویی فرد با پدیده مرگ این گونه باشد که مدام آن را مانند اژدهایی با دهان باز در روپروی خود ببیند و از نظر روانی فرد وارد قلمرو مرضی شود این یک هشدار است. نتیجه این که من با دیدگاه آدولف مه‌یر روان‌پزشک برجسته آمریکایی که می‌گوید جایی که نمی‌خارد را نخاراند مخالفم، چون این دیدگاه را به نوعی ترس از روبروشدن با آینده می‌دانم. انسان هرچه مرگ را انکار کند و آن را نادیده بگیرد ترسش از آن بیشتر و بیشتر می‌شود. انسان فقط با غلبه روانی بر ترس از مرگ و فناپذیری و پذیرش واقعیت زندگی موقت در این دنیا، می‌تواند بر روزمرگی غلبه کند و به معنا و هدف عمده زندگی برسد و فقط در این صورت است به جای تلاش برای جاودانه ماندن در این دنیا به دنبال لذت بردن و شادزیستی واقعی و شاد کردن دیگران خواهد بود. آنجایی که به دنبال لذت جاودانه باشیم لذت‌های فعلی سر راه خود را از دست می‌دهیم. نمی‌توان با استدلال زودگذر بودن و موقتی بودن و جاودانه نبودن لذت‌ها در این دنیا از آنها صرف‌نظر کرد بنابراین آگاهی از مرگ آنجا که در خدمت زندگی درآید می‌تواند محرکی برای ایجاد تحولات عمیق و کیفی در انسان باشد و او را از چنگال روزمرگی نجات دهد و به معنای واقعی زندگی شادزیستی سوق دهد.

انسان هرچه از لحظات حال زندگی خود لذت ببرد و دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های دنیوی خود را رها کند و فارغ از مسائل روزمره به معنای واقعی زندگی پی‌برد، می‌میرد قبل از آن که بمیرد یعنی چیزی ندارد که مرگ آن را از او بگیرد و نتیجه این که هیچ هراسی از مرگ ندارد. حتی شاید بتوان ریشه بخش عمده‌ای از بی‌عدالتی‌ها، شهرت‌طلبی‌ها، ثروت‌اندوزی‌ها، تجاوز به حقوق دیگران و برنده شدن به هر قیمتی را در تمایل انسان برای جاودانه ماندن دانست و این که غلبه انسان‌ها بر این هراس بی‌رحم، می‌تواند جامعه سالم‌تری را رقم زند.

در پایان این سخن را با تاکید بر نقش میل به جاودانگی در پرورش فرزندان به پایان می‌رسانم. هراس از مرگ نه تنها به فرد ضربه می‌زند که بر فرزندان او نیز صدمه روانی می‌زند. یعنی تمایل مرضی والدین برای ادامه داشتن و جاودانه بودن و خودشکوفایی به طور ناهوشیار ضربه سنگینی بر پیکره روانی فرزندان می‌زند زیرا کودکان باید زندگی والدین را ادامه دهند و این گونه والدین نه تنها با انتقال ژنوم به فرزندان در آنها ادامه می‌یابند که حتی می‌خواهند آرزوهای تحقق‌نیافته خود را در فرزندان خود محقق سازند.

وقت آن رسیده است والدین دست از دنبال کردن آرزوهای تحقق‌نیافته خود در فرزندان خود بردارند و به دنبال تربیت دانشمند و تیزهوش و نخبه بار آوردن کودکان معصوم خود نباشند و به این باور عمیق برسند که شادی کردن، عشق ورزیدن، دوست داشتن و دوست داشته شدن، راست‌گویی، وفاداری، اعتماد به خود، خودارزشمندی، حرمت خود، کودکی کردن، خوب خوابیدن، تغذیه مناسب، ورزش کردن، روابط با همسالان، احترام گذاشتن و مستقل بودن، بسیار مهم‌تر از مسابقه و رقابت‌طلبی و برنده شدن به هر قیمتی است. عطش سیری‌ناپذیر والدین برای پیشرفت فرزندان خود و رقابت با دیگر والدین در تیزهوش‌پروری و تمایل به برآورده ساختن اهداف و آرزوهای خود در واقع تمایل ناهوشیار آنها برای ادامه داشتن، ادامه یافتن و ترس از فراموش شدن و فناپذیری است.

دکتر عباسعلی حسین‌خانزاده

دانشیار دانشگاه گیلان

۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۹۷ ه.ش.